



شاعران جور دیگری منتظر ماه رمضان هستند و هر روز که ماه به نیمه خود نزدیک می‌شود، دل‌هایشان بیشتر ناآرام می‌شود که ای امسال نیز به دیدار رهبرپرشان خواهند رفت یا نه؟ نزدیک نیمه‌رمضان که می‌شود اشتیاق شاعران چند برابر می‌شود و چه به دیدار رهبری بروند و چه نروند دل‌هایشان در یک نقطه متمرکز می‌شود.

شاعران دسته دسته وارد حیاط می‌شوند و از همان ابتدا در صف‌های نماز می‌نشینند تا آنان مغرب بیشتریتر از یک ساعت و نیم فرصت باقی است و همه چشم‌ها دوخته شده است به در کوچکی که در سمت راست حیاط قرار دارد. جمعیت هر لحظه بیشتریتر می‌شود و فیلم‌برداران، محافظان، مسئولین و… برای نهم رهبر آماده می‌شوند. ساعت هشت و نیم را نشان می‌دهد که در باز می‌شود و رهبر معظم انقلاب لیخند زانان در قاب آن دیده می‌شوند. همه از جا بلند می‌شوند و صلوات می‌فرستند. آقا می‌آید و با لیخند همیشگی‌اش روبروی شاعران قرار می‌گیرد و به هر طرف نگاه می‌کند و دستی تکان می‌دهد و دل‌ها را آرام می‌کند. در صف اول و دوم پیشکسوتان نشسته‌اند و تک تک با آقا خوش می‌بشی می‌کنند. خیلی نمی‌گذرد که روی صندلی می‌نشینند و شاعران برای دستنویسی و تقدیم کتاب‌هایشان به خدمت آقا می‌رسند و دیدارشان ادامه پیدا می‌کند تا آنان را بگویند و آقا نماز را شروع کنند…

صندلی‌ها پر است و نظم جلسه برقرار شده و چشم‌ها منتظر است تا رهبری وارد شوند. باز عطر صلوات می‌وزد و سرها به سمت در ورود می‌چرخد و آقا را تا می‌بینند، دنبالی می‌کنند. قاری با طنینی آسمانی آیاتی را تلاوت می‌کند و پس از آن علیرضا فروزه با شعری در مدح امام حسین(ع) جلسه را آغاز می‌کند. می‌گوید، این شعر از حسین منزوی بود. پس از آن توضیح مختصری می‌دهد و شعرخوانی‌ها آغاز می‌شود. ابتدا استاد حمید سبزواری شاعری قرائت می‌کند و آقا شعر او را خوانده بعد از آن علی حکمت شاعر شیرازی شعری اخلاقی می‌خواند و پس از آن شاعری هندی:

دین است حسین، فخر دین است حسین

دین است امات و امین است حسین

چون خاتم‌الانبیا محمد بوده

بر خاتم‌الانبیا نگین است حسین

میکروفن پیش روی شاعری تاجیک قرار می‌گیرد و از مقام معظم رهبری تشکر می‌کند که تنها رهبری در جهان است که به شعر و شعر او این قدر توجه دارند می‌گفت: من در تاجیکستان هم که بودم همیشه این جلسه را دنبال می‌کردم و افتخار می‌کنم به شعرخوانی در این جلسه. پس از آن شاعری از آذربایجان هم زبان شعرش را می‌خواند. بعد از آن علی حکمت شاعر شیرازی شعری اخلاقی می‌خواند و در ادامه شاعری از بلخ دروصف حال و روز افغانستان یک مثنوی می‌خواند. آقا به او می‌گوید ما از شاعران افغان خاطرات خوبی داریم و سراغ محمد کاظم کاظمی را می‌گیرد که در جلسه حضور ندارد. نوبت به یک شاعر از دیار کردستان می‌رسد. او با دو بیتی کردی شعرخوانی‌اش را آغاز می‌کند که رهبر از او می‌خواهد آن دو بیت را ترجمه کند. پس از ترجمه آن، غزلی فارسی می‌خواند. آقا به او می‌گوید من از شاعران کردستان خاطرات خوبی دارم و نام دو تن از شاعران کرد زبان را می‌برند.نوبت به رضا نیکوکار شاعری از خطه گیلان می‌رسد و او شعری در مدح پیامبر اعظم (ص) و وحدت مسلمانان می‌خواند که با استقبال رهبری مواجه می‌شود. پس از او میکروفن جلوی عباس احمدی از قم قرار می‌گیرد و علیرضا فروزه می‌گوید که او شعر طنز می‌خواند. شعرهای طنزی که در برابر رهبر معظم انقلاب خوانده می‌شود همواره مورد توجه بوده است و به سبب زبان شیرین و البته انتقادی آن بسیاری مورد نظر رهبری قرار می‌گیرد. این بار عباس احمدی می‌گوید: شعرش تقیضی‌اش است بر شعر فاضل نظری. آقا پرسیدند از آقای نظری اجازه گرفته اید که احمدی جواب داد بله و شعرش را خواند:

مرگ نزد شاعران از بی‌نوابی بهتر است

وضع ما از مردم آنتیوپایی بهتر است

نوشدارویی و بعد از مرگ سهربار آمدی

مرغ بخت من، تو اینظوری نیایی بهتر است

دامنا بین بد و بدتر معتری می‌شویم

جبر از این اختیارات کذابی بهتر است

«**کتابستان**»

معرفی کتاب «شلیک کن و فراموش کن» هفتمین جنایت مرگ بار هوایی تاریخ زیر ذره‌بین

■محمدصادق علیزاده

آفتاب دوازدهم تیر سال ۱۳۶۷ هنوز به میانه آسمان نرسیده بود… ایرباس ۲۰۰ ایرانی به شماره پرواز IR۶۵۵ قرار بود مساعت ۱۰صبح، بندرعباس را به مقصد دبی ترک کند. کاپیتان رضاییان اما ۱۷دقیقه‌تأخیر، از بلند فرودگاه بندرعباس تیک‌آف کرد. حدود ارتفاع پرواز، ۱۴ هزار پا (۴۶۶ کیلومتری) و مدت آن هم ۲۸ دقیقه تعیین شده بود. بعد از تیک‌آف از فرودگاه بندرعباس، اوج‌گیری تا ارتفاع ۱۲ هزار پایی با موفقیت انجام شد. هواپیما هنوز درون مزرهای هوایی ایران بود که خلبان ایرباس، مرکز کنترل‌های هوایی ایران و امارات را از تصمیم خود برای صعود به ارتفاع ۱۴ هزار پایی مطلع کرد. لحظاتی بعد اما ایرباس ۳۳۰ ایران پا ایرب ۲۹۰ سرنشین ایرانی، اماراتی، یوسلاوی، پاکستانی، هندی و ایتالیایی از صفحه رادار محو شد.

هنوز لحظاتی از این اتفاق نگذشته بود که آمریکایی‌ها بلافاصله اعلام کردند یک فروند جنگنده اف-۱۴ ایرانی را هدف قرار داده‌اند که قصد حمله به یکی از ناوهای هواپیمابر آمریکا در خلیج فارس را داشته است. حقیقت ماجرا اما چیز دیگری بود. ناو جنگی وینسنس ایالات متحده آمریکا که به حریم آب‌های ایران وارد شده بود، به دستور ناخدا ویلیام راجرز، دو فروند موشک استاندارد-۲ را به سوی پرواز ۶۵۵ شلیک کرده و آن را از آسمان به زیر کشیده بود. این فاجعه چنان دردناک بود که هفتمین جنایت مرگ‌بار هوایی تاریخ پس از پرواز ۶۵۵ شلیک کرده و آن را از آسمان به زیر کشیده بود. این فاجعه چنان دردناک بود که هفتمین جنایت مرگ‌بار هوایی تاریخ نام گرفت. بعد از مشخص شدن ابعاد فاجعه، آمریکایی‌ها اعلام کردند که در تشخیص برنده و نوع پرواز اشتباه صورت گرفته و این حادثه، عمدی نبوده است. خیلی‌ها اعتقاد دارند که این حادثه، عامدانه برای افزایش فشار به ایران برای پذیرفتن قطعه‌نامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد برای پایان گرفتن جنگ بین ایران و عراق انجام شد.

جرم ۲۹۰ نفر مسافر و خدمه آن پرواز این بود که مبدا پروازشان از ایران بود و نام «Iran» روی بدنه هواپیما حک شده بود. کتاب «شلیک کن و فراموش کن» نوشتهٔ فدیحه امیرخانی، این اتفاق دردناک را مورد کنکاش قرار داده است. نویسنده در این کتاب تلاش کرده است که این فاجعه انسانی را عملی از پیش طراحی شده و در راستای اجبار ایران برای پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ سازمان ملل برای پایان دادن به جنگ قلمداد کند. کتاب «شلیک کن و فراموش کن» را انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، با شمارگان ۵۰۰ هزار و ۵۰۰ نسخه، ۲۷۶ صفحه، قطع رقی و به بهای ۶۵هزار ریال به چاپ رسانده است. مطالعه این کتاب می‌تواند مخاطبان را به ابعاد بیشتر و جزئی‌تری از این فاجعهٔ انسانی آشنا کند.



گزارشی از جلسه شاعر خوانی در شاعران در محضر امین شعر انقلاب



واژه‌ها امروز ابعاد جدیدی یافتند

گر به جای رشوه گفتی پول جایی بهتر است…

مهدی مردانی شاعری قزوینی است که اجازه می‌گیرد و شعری برای غدیر می‌خواند و بعد از مهدی جهاندار از اصفهان ملمع در قالب مخمس برای حضرت علی می‌خواند. شعری که پس از آن رهبری گفتند از عبارات قرآنی خوبی در آن استفاده شده است. محمد صادق آتشی شاعر جوان بزدی شاعر دیگری است که شعر می‌خواند. موضوع شعر او نیز وحدت اسلامی است و در غزلی با ردیف «یکی است» به وحدت شیعه و سنی اشاره می‌کند. رهبر انقلاب از آن استقبال می‌کند و می‌گوید: این نوع شعر بسیار خوب است و لازم است.

نوبت به محمد غفاری دیگر شاعر ققمی می‌رسد. او در ابتدا می‌گوید که امروز -حکم تیر- مصادف است با روز صائب تبریزی و شعری در استقبال آن شاعر شهپر در مدح امیرالمومنین(ع) می‌خواند:

رو به زیبایی او چشم تماشاقت بلند

سمت بگذرندگشای اش دست تماناست بلند

قطره بود بخفته – که تا ساحل لطفش آمدن –

موج، دستی‌ست که از شانه دریاست بلند

بیت‌بیتش همه در عالم بالاست بلند

شعرش که تمام می‌شود، رهبری به او می‌گوید: از اینکه یاد و نام صائب تبریزی را زنده کردید از شما تشکر می‌کنم.پس از آن شعرخوانی بانوان شروع می‌شود. این شاعر فاطمه بیرانی است که غزلی کوتاه می‌خواند و آقا می‌پرسد؛ شما از کدام شهر هستید؟ که او جواب می‌دهد از تهران. بعد نوبت به اسماء سوری می‌رسد. شاعری که دختر شهید است و قبل از شروع شعرخوانی‌اش می‌گوید: پیش از خودم از طرف پدر بهشتی ام به شما سلام می‌کنم. شعرش را می‌خواند و آقا به او می‌گوید:ان‌شاهده که از این به بعد شعرهای امیدوارانه تری بگویید.

نوبت به شاعر دانش آموزی می‌رسد که شاید کم‌سن‌ترین فرد حاضر در جلسه هم بود. اعظم فراهانی از قم نوجوانی بود که غزل عاشقانه کوتاهی خواند و با استقبال رهبری همراه شد. آقا به او فرمود که تازه شروع است و آینده خوبی در پیش دارد و تلاش کند برای موفقیت بیشتر. پروانه نتاجی دیدگوباری شاعری بود که در برابر رهبری شعر خواند. او شعری با زبان محاوره درباره حجاب خواند که به صورت گفت و گویی میان مادر و فرزند بود. آقا در پایان این شعر گفتند: کاش همه مادرها بتوانند با دخترانشان این گونه صمیمی و با زبان صمیمی حرف بزنند. آخرین شاعر بانویی که شعر خواند عطیسه سادات حقیقی بود. او در شعرش به بیداری اسلامی اشاره کرد و به محکومیت آل سعود پرداخت.نوبت به آقایان رسید و این بار میکروفن در برابر سعید بیابانکی قرار گرفت. او ابتدا پایی از ۱۷۵ شهید غواص کرد و در ادامه شعر زیبایی تقدیم به آنان قرائت کرد.

میان خاک سر از آسمان در آوردیم

چقدر قمری بی‌آشیان در آوردیم

وجوبجپ تن این خاک مرده را کن‌دیم

چقدر خارطه نیمه‌جان در آوردیم

چقدر چغیبه و بوئین و مهر و انگشتر

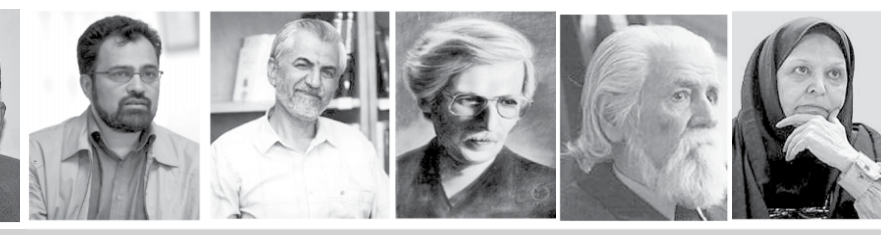
چقدر اینبه و شمعدان در آوردیم

لبان سوخته‌ات را شیشه از دل خاک

درست موسم خرماپزان در آوردیم

آخرین شاعری که علیرضا فروزه به شعرخوانی دعوت کرد، محمد رضا طهماسبی بود. او هم شعری تقدیم به امام زمان(عج) قرائت کرد که درآن مفصل به وقایع روز اشاره کرده بود. به مسائل مختلفی همچون بیداری اسلامی، بصیرت مردم، شهادی هسته‌ای و…

پس از آن مجری جلسه رو به رهبری کرد و گفت: شاعرانی که در نظر



گرفته بودیم برای شعرخوانی تمام شدند و منتظر بیانات شما هستیم. رهبر انقلاب فرمودند؛ فرصت باقی است و آقای امیری اسفندقه هم شعر خوانند. امیری اسفندقه هم پس از خوش و بشی با رهبر انقلاب غزل کوتاهی را قرائت کرد:

عمر از چهل گذشت و دلم ناامید نیست

عاشق شدن هنوز از این دل بعید نیست

با تو توان گفتم. مرا دست امام داده است

اما تو را در یغ مجال شنید نیست

… کم‌کم بدل به قلعه متروکه می‌شود

شهری که کوچ‌هانش به نام شهید نیست

در ادامه حضرت آقا رو به آقای غلامعلی حدادعادل کردند و گفتند شما شعری نمی‌خوانید؟ ایشان هم بلافاصله شعری از جیبشان بیرون آورد و غزل کوتاهی قرائت کرد و حُسن ختام شعرخوانی‌ها بودند. ساعت حدود یازده و نیم شب بود که همه نگاه به رهبری دوخته شد و فضا از عطر بیانات ایشان سرشار شد.

و برخی از اشعار دیگر :

پروانه‌صفت از شرر شمع نترسند؟

■ **محمد اکرم، شاعر پاکستانی**

رندان بلاطوش که سرمست السندند
از هر دو جهان رسته، به میخانه نشستند
مستان قلندرمنش حلقهٔ همت
هر بند گسستند و زر سلسله رستند
هر بنده بوم و بلبل و شیر و دلیرند
در میگذد عشق و وفا سرخوش و مستند
پروانه‌صفت از شرر شمع نترسند؟
این سوختگان شمعل خورشید به دستند
هرچند که آید به خدایی بت باطل
جز حق نشناسند و به جز حق نپرستند
فروغ ز اهرام به گردن‌کشی آمد
هم گردن فروغ و هم اهرام شکستند
از آب پُر آشوب چه بی‌خوف گذشتند
در آتش جانسوز چه بی‌باک نشستند
لب جز به ثناگو بی دلبر نگشودند
دل جز به رضاجویی دلار نبستند
دل‌باختگان حرم عاشقی «کرام»
با بار نشستند و ز اغیار گسستند

وقتی که شمع جمع تو باشی چه دیدنی‌ست…

■ **رضا نیکوکار**

گفتند از شراب تو میخانه‌ها به هم
حُماْ هم به وقت خوردن پیمانه‌ها به هم
تو آن حقیقتی که تو را مزده می‌دهند
اسطوره‌های خفته در افسانه‌ها به هم
هر خانه‌ای منارهٔ الله‌اکبر است
این‌گونه می‌رسند همه خانه‌ها به هم
وقتی که شمع جمع تو باشی چه دیدنی‌ست
دل دادن دوباره پروانه‌ها به هم
چون دانه‌های رشته نسبیج با همیم
در هم تنیده سلسله دانه‌ها به همیم
اعزاز بی‌تغییر تو عشق است و عشق تو … ما را رسانده از دل ویرانه‌ها به هم…

قصیده‌ای درپیرامون خاورمیانه
شهادی غواص و بازسان اژانس

به روی آینه‌ها سنگ ناگهان زده اند

■ **محمدرضا طهماسبی**

شراب هجر تو بر جان عاشقان زده اند

بیا که نوبتی آخر‌الزمان زده اند

به زلف بنجرها خاک مرده پاشیدند

به روی آینه‌ها سنگ ناگهان زده اند

بیا که نشت زز آورده‌اند و جام شراب

به کر بلا به همین خاورمیان بیا

ببین به پیکر حر نیزه و ستان زده اند

پخوان زخوان فلسطین و میهمانانی

که نان خود همه در خون میزبان زده اند

به افسران و مدال شجاعتی بنگر

که روی سینه ز گشتار کودکان زده اند

پخوان حکایت جانسوز آن شهیدانی

که رنگ سرخ بر این کهنه خاکدان زده اند

پخوان حماسه غواص‌های گمنامی

که خود شیشه ز کارون به بیکران زده اند

ز دست بسته پخوان و ز چشم باز پخوان

که زین مکان همگی راه لامکان زده اند

بین چگونه هراسان حرامیان حریف



به گوشه گوشه شامات یادگان زده اند

بگو به این همه‌تر دامنی که در تیرنگ

هزار طعنه به زنار و طیلسان زده اند

که بر صوف شوخا نیز عاشقان بودند

چونان که بر صف صفین و نهران زده اند

که از شراب هزار و دویست ساله تو

گرفته جرعه نور و به جام جان زده اند

سپاه شب همه در کهگشتن وهم گم اند

به خاوران نه که درزان به کاه دان زده اند

به خرمن خودشان اوفتند نه بر تبریز

شراب فتنه که بر بلخ و بامیان زده اند

حربان آیة نفی سیخ این خاک است

که بانگ عز و شکوهش به آسمان زده اند

به پیش آمده دستی به دوستی سوی ما

به دست دیگری خنجر به کرده‌ماندند

ز پنجه چدنی شان چکد دادم خون

اگرچه دستکشی مخیلین بر آن زده اند

نه بازرس همه جاسوس‌های مוסادند

عبار حمایت‌ها عیان شد . در این میان ربیع وسلیمه به جای رفتن به ماه عسل

زندگیشان، هراسان و مضطرب به دنبال فرار از غیار، فضا

که غیار اواند باشد همه را غبار فرما می‌گیرد خوار پدر را رفیق با همسر. با غبار رسیدن

به روشنایی ممکن نیست.

۴) کل یوم عاشورا کل ارض کر بلا .. خاک آب، گودال قتلگاه. همه این واژگان

برای مردم عاشورایی ایران منظومه‌ای از معانی است آن هم وقتی با سرنوشت ۱۷۵ غواص گره می‌خورد. عروج سرخشان اگرچه در گودال، اگرچه با دستان بسته، با اقبال قریب پیوند می‌خورند.

حالا بعد ۳۰ سال چگونه در این فضای بر غبار از پاره‌های تیمان پذیرایی کنیم؟! این شهدان قدسی پیام آور کدام نورند؟! غبار تحریم زدگی نفس‌هایمان را آلوده کرده. پیام آوران روشنایی و مقاومت خوش آمدید. چقدر خانه بی‌حضوران غبار آلود

سارش و تسلیم بود.

۵) عبدالله نامیرا چاره‌ای جز رفتن از فضای کوفه ندید. غافل از آنکه منشأ غبار در درون اوست. تردیدی که در بزنگاه، گلوی خواص را می‌فشارد و مهر بی‌بصری را بر پیشانی‌شان می‌زند. عبدالله با این همه شمشیر زدن علیه مشرکان چیزی نداشت تا با تیزی آن تردیدهایش را به زیر کشد و ز وصل شدن در دریای ولایت حسین(ع).

خواص ۸۸ اما با وجود آتمام حجت رهبرمان در خطبه تاریخی ۲۹ خرداد، دست به سینه به تماشا نشستند. جای آنکه در وسط عمره که میدان داری کنند و حق خویش را ادا نمایند… گویی قصه خواصی بر غصه همیشه تاریخ است.

کتاب رو به آخر است و هنوز حرفی از نامیرا به میان نیامده. همه در غبار کوفه گم شده‌اند. بوی خون مسلم و هانی در فضای کوفه می‌پیچد بی‌آنکه خونخواهی شمشیر برکشد. برخی از قسمت‌های نامیرا را همراه مختار، جمعه شهباه دیدیم و برخی را بالای منبرها شنیدم اما نامیرا کجای قصه است؟ صدای «نامیرا» اما از اقق کربلای چهار به گویش می‌رسد و ما به لطف دستان سسرانگیز صادق کرمیار به وادی هفت و فصل آخر رسیدیم؛ فصل انتخاب. وادی اتصال به نور. وادی نامیرایی!

۶) وقتی عبدالله سخن فرستاده امام را شنید. دیگر درگ و تردید را جایز ندانست. آن‌ها که برای حج در مکه گرد آمده‌اند، هدایت‌شان را در پیروی از یزید می‌دانند و یزید کسانی را به مکه فرستاد تا امام را پنهانی بکشند. همانطور که برادرش را کشتند و اگر ما را در خلوت می‌کشند، چه کسی می‌فهمید، امام چرا با یزید بیعت نکرد؟ «اگر معاویه با گفت وگو هدایت شد، فرزندش هم هدایت می‌شود؛ و اما اگر به یمن یا به مصر می‌رفت، سرخسرتی جز آنچه در مکه برایش رقم زده بودند، نداشت. اس‌ا حرکت او به کوفه، آن هم با اهل‌بیت، بیش از هر چیز یزید را از خلافتش به مرد خواست برود لغتی مکت کرد و دوباره رو به عبدالله برگشت و گفت:

دستِ مرا بگیر و بگو یا علی مددا!

و هنر کشور یعنی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس حوزه هنر کردند و گفتند: اگر بودجه‌ای ادک داشتید و مخیر شدید که آن را صرف کدام‌یک از هنرها کنید من می‌گویم بدون تردید مقام معظم رهبری در آخرین دیدار که نیمه ماه رمضان جاری انجام شد با اظهار رضایت از پیشرفت‌های آشکار کشور در پیوسته از دیدگاه انقلاب اسلامی، ظرفیت شعر ایران را با توجه به سابقه درخشان و نقاط برجسته تاریخی آن شاعران و کتونی خواندند و افزودند: دستگاه‌های مسئول از جمله دستگاه‌های دولتی، حوزه هنری و صدا وسیمای باید در این زمینه به وظایف خود عمل کنند.

جایگاه بلند شعر در اقق دیدگاه رهبری و بیان این جایگاه رفیع با تعبیر ثروت ملی در بیانات ایشان و نیز تذکرات قاطع ایشان در رابطه با توجه به سابقه درخشان و نقاط برجسته تاریخی آن شاعران و کتونی خواندند و افزودند: دستگاه‌های مسئول از جمله دستگاه‌های دولتی، حوزه هنری و صدا وسیمای باید در این زمینه به وظایف خود عمل کنند.

استاد‌هایم برای کسب این معرفت چه منبع لایزال و موقوت‌تری از ادبیات تاریخ وجود شکوهمند فارسی در اختیار داریم. شعر فارسی با آن گستردگی حوزه‌های مفهومی و احساسی ژرف تمامی هویت تاریخی و فرهنگی ما را در تار و پود حریری خویش جای داده است. هر هنر‌ها به کار نرفته است. ششور، هنر ملی ما بی‌ود و اکنون علاوه بر آن ثروت ملی ما نیز محسوب می‌شود. براستی اگر ما امروز بخوابیم هویت تاریخی فرهنگی و جایگاه دیدار‌ها برای سالیان گذشته در رابطه با اهمیت و نقش تاریخی شعر در متولیان امور فرهنگی کشور و شاعران کتیم، و بدانیسم که در کجای جهان

صفحه ۷
شنبه ۱۴ تیر ۱۳۹۴
۱۸ رمضان ۱۴۳۶ – شماره ۲۱۱۰



معلم (شاعر)
آل احمد (نویسنده)
امیر حسین فردی (نویسنده)
ابوالفضل عالی (گرافیست)
شهید رسول کاظم نژاد (عکاس)

کتابی برای نامیرایی حتی با دست های بسته

۱) سراغ سبد خرید نمی‌اشگاه می‌روم و نامیرا را ورق می‌زنم؛ همان کتابی که توسط رهبری عزیز برای شناخت فتنه توصیه شد. چند صفحه‌ای که خواندم، گرم شدم؛ گرم روزهای فتنه و تردید، گرم خیرهای مضطرب آن روزها و نوری که می‌دانی از اقق کربلا بر آسمان تاریخ می‌یابد.

۲) «نامیرا» فقط عنوانی هنری برای محمدعبد مظلوم (شاعر) اکبر محرابی (نویسنده) محمدهمدی سیار (شاعر) سمین‌دخت وجدی (شاعر)، خواسته باشند بر تعلیق و ابهام آن بیفزایند. «نامیرا» سرنوشت «عبدالله به عمیر» قهرمان اصلی قصه است، سرداری که با وجود سابقه بسیار در جنگ با کفار، در برابر قیام و حرکت امام حسین علیه السلام دچار تردید شد و جریان پر فراز و نشیب نائل شدن عبدالله به مقام پاری ابا عبدالله الحسن را در ظاهر عاشورا. این رمان بر تعلیق به رغم مشخص بودن انتهای داستان با قلم توانای صادق کریمیار داستانی شخصیت‌محور و پر کشش است با خرده‌روایت‌هایی از تعبیر روش، هدف، آرزو و عاقبت آدم‌ها، روایتی مثل قصه دگرگونی عمرو بن حجاج -از سردرمانان دعوت امام به کوفه- که سعی می‌کرد سپاهی برای امام تهیه کند، ولی با یک جلسه نشست و برخاست با والی خناس کوفه یک شبه از دوست به دشمن تبدیل شد و سعی و همتش را بر این گذاشت تا مقابل یاران امام حتی اگر دختر و دامادش باشند، بایستد.

«در «نامیرا» است که می‌فهمی بخشی از آنبوه مردمی که با امام نامه نوشتند حضور امام را برای منافع شخصی خود می‌خواستند. امضاها به خاطر درد دین نبود بلکه برای طایفهای سؤال این بود که چرا معاویه شام را برتر از کوفه دانسته است. وقتی که این‌زبان سر کبسه را شل کرد و از بیت‌المال کبیسه‌های طلا بخشید، دیگر آمدن امام فایده‌ای برای این قوم نداشت.» نامیرا در حقیقت یک دوره فتنه شناسی در قالب رمان و با ادبیاتی جذاب است. نویسنده در این خصوص چنین می‌گوید:

«یکی از منابعی که برای تألیف این کتاب استفاده کردم، سخنرانی آقا بود دربارهٔ عوام و خواص… به نظر من بحث ما در همین رمان و اساساً در واقعه عاشورا بحث خواص است. جامعه کوفه با خواص به این‌جا کشیده شد. حالا آقا فرمودند که آن‌ها گفته اخیر را می‌خواهید بشناسید، این کتاب را بخوانید. این کتاب را که من سال ۱۳۸۸ یا سال ۱۳۸۹ نوشتم، سال ۱۳۸۰ نوشتم. این نشان می‌دهد که واقعه کوفه و واقعه کربلا در طول تاریخ استمرار دارد.»

۳) «هوی نامیرا پر از غبار است. مثل فضای فیصل‌آباد این روزهای ما. می‌زان دید پایین آمده. مسیر راست و چپ مشخص نیست. در این فضای غبار آلود ربیع وسلیمه دست در دست یکدیگر از این سو به آن سو می‌روند. زوج جوان جوانی حقیقتی که در آغوش خاندانهایی بزرگ پرورش یافتند دلداها هم شدند. ربیع با وجود بیثیمی دل به خرد عمر بن حجاج، سردار اسلام بست تا با حمایت او به خونخواخی پدر برخیزد.

به دنبال شخصیت‌های کتاب کوهی پس کوجه‌های کوفه و قبیله‌های بنی کلب، مدحج را گز می‌کنم. هوی نامیرا همه آلود است. از تردیدهای عبدالله تا تشویش‌های عمر سردار بزرگ دیگر. از ترغندهای قاضی بزهر تا وقتی که زر و زور و عبدالله به میان می‌آید و نگاه‌ها به «مسلم» رنگ می‌یازد.

تا وقتی که با خوراکی‌های دارالحکومه ششکم کوفیان سیبر نشده بود، همه قبیله منحج و کوفیان به حمایت «هانی» آمدند، اما مکر عبدالله که به میان آمد عیار حمایت‌ها عیان شد. در این میان ربیع وسلیمه به جای رفتن به ماه عسل زندگیشان، هراسان و مضطرب به دنبال رد پایی از نورند، به دنبال فرار از غبار، فضا که غیار اواند باشد همه را غبار فرما می‌گیرد خوار پدر را رفیق با همسر. با غبار رسیدن به روشنایی ممکن نیست.

۴) کل یوم عاشورا کل ارض کر بلا .. خاک آب، گودال قتلگاه. همه این واژگان برای مردم عاشورایی ایران منظومه‌ای از معانی است آن هم وقتی با سرنوشت ۱۷۵ غواص گره می‌خورد. عروج سرخشان اگرچه در گودال، اگرچه با دستان بسته، با اقبال قریب پیوند می‌خورند.

حالا بعد ۳۰ سال چگونه در این فضای بر غبار از پاره‌های تیمان پذیرایی کنیم؟! این شهدان قدسی پیام آور کدام نورند؟! غبار تحریم زدگی نفس‌هایمان را آلوده کرده. پیام آوران روشنایی و مقاومت خوش آمدید. چقدر خانه بی‌حضوران غبار آلود

سارش و تسلیم بود.

۵) عبدالله نامیرا چاره‌ای